

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد / بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: حمید محوی

۰۷ می ۲۰۱۵

## سرنوشت از خود بیگانگی الگوی پدر روحانی

نامه تاریخی امام خمینی به میخائیل گورباچف



اخیراً برای نخستین بار بر حسب اتفاق یک گزارش ویدئویی (۱) درباره «نامه تاریخی امام خمینی به میخائیل گورباچف» کشف کردم که شاید برای بسیاری از خوانندگان ایرانی شناخته شده باشد. اول جنوری ۱۹۸۹، امام خمینی از طریق هیأتی رسمی نامه ای برای میخائیل گورباچف می فرستد (۲)، دو ماه بعد وزیر امور خارجه شوروی ادوارد شواردناده همراه با پاسخ گورباچف به ملاقات رهبر انقلاب اسلامی می آید. موضوع این نوشته تنها به دقایقی مرتبط می باشد که امام خمینی حرف ادوارد شواردناده را قطع می کند، و می گوید که «به ایشان بگوئید که من می خواستم جلوی شما یک فضای بزرگتر باز کنم»... سپس خمینی بلند می شود. در کنار خمینی کمی دورتر یک فرد مذهبی دیگری دیده می شود که روی همان کاناپه نشسته. وقتی خمینی بلند می شود او نیز در حالی که به حرکت برخاستن خمینی نگاه می کند از جایش بلند می شود، ولی در یک لحظه بسیار کوتاه گوئی مکئی از سوی امام خمینی صورت می گیرد و گوئی دوباره می خواهد سر جایش بنشیند ولی پس از اطمینان از حرکت قاطعانه آن فرد مذهبی که در حال برخاستن است، و حالا دیگر کاملاً ایستاده است، دوباره به حرکت برخاستن ادامه می دهد. گوئی امام خمینی در این تصور بوده که آن فرد مذهبی می خواهد از او خواهش کند که به ادامه سخنان وزیر امور خارجه روسیه گوش کند و جلسه را ترک نکند. که حضرت آقا حرف وزیر امور خارجه روسیه تمام نشده و روسیه همان کشوری است که یک ششم تمام خاک های جهان را در اختیار دارد و اجدادش درس فراموش نشدنی به ایرانی ها داده اند و عهد نامه گلستان و ترکمنچای جوهرش هنوز خشک نشده... حضرت آقا خواهش می کنم دوباره سر جایتان بنشینید و به بقیه حرف های ادوارد شواردناده گوش بفرمائید. ولی کار از کار گذشته بود و فرد مذهبی خیزش خمینی را بسیار جدی تلقی کرده و

شاید هم از پیش با هم قرار و مدار گذاشته بودند... و طرح ترک جلسه از پیش برنامه ریزی شده بود و مکتبی که پیش می آید شاید به خاطر تردید امام خمینی در اجرای صحنه از سوی هم بازی اش بوده است.

ولی صحنه مورد نظر من، دقیقاً لحظه ای است که وزیر امور خارجه روسیه نیز بلند می شود و گوئی می خواهد با خمینی دست بدهد، ولی دست او بی پاسخ می ماند و نمی داند چه کار کند، لحظه ای چند دستش در هوا بی سرنوشت باقی می ماند تا این که سرانجام دست سرگردان ادوارد شوارنداززه تکیه گاه دیگری را جست و جو می کند و با دست آزرده گوئی راه حل دیگری را پیدا می کند: کتتش را مرتب می کند و منتظر می ماند تا پدر مقدس معظم ایران آرام و متین از برابر او عبور کند.

امام خمینی بی توجه به او خیلی آرام از جلوی او عبور می کند. این صحنه را در ویدئو می توانید با دقت ببینید.

من فکر می کنم که علاوه بر از خودبیگانگی رایج و عادی نزد افراد و به ویژه افراد مذهبی، امام خمینی با توجه به قدرت غیر قابل پیشبینی عظیمی که بدان دست یافته بود، تعادل روانی اش دچار اختلال شده بود. یک نوع خود بزرگ بینی بیمارناک. البته امیدوارم که تحلیل من روح خوانندگان مسلمان ایرانی را جریحه دار نکرده باشد، در هر صورت هدف من چنین نیست بلکه تلاش من پیش از همه به خاطر جریحه دار شدن هویت خودم به عنوان ایرانی است که هرگز چنین پدری در مقام پدر معنوی و فرهنگی در آرزومندی ام نبوده و چنین رفتاری را شایسته ملت ایران نمی دانم.

باید جایگاه امام خمینی را به عنوان پدر مذهبی، پدر مقدس، الگوی رفتاری والاگرا مد نظر قرار دهیم تا به عمق این رفتار خشونت آمیز و بی ادبانه با یک مهمان خارجی، یک مقام رسمی، یک وزیر امور خارجه پی ببریم و عمق سقوط تمدن ایرانی را با آن اندازه بگیریم. خمینی متنی را که ادوارد شوارنداززه در حال خواندن آن است، در جایی قطع می کند که او می گوید «ما نقاط مشترکی با هم داریم ولی بین ما اختلاف نظر هم وجود دارد»، به عبارت دیگر گویا «اختلاف نظر» در مورد «خدا» احتمالاً و یا امتناع از اسلام آوردن گورباچف، موجب ترک جلسه از سوی رهبر مذهبی می شود و به عبارت دیگر به اعمال یک خشونت واقعاً رایگان با نمایش قدرت یک روحانیت از خود بیگانه که تنها می تواند ابلهان را به تحسین و تمجید تشویق کند. رفتار امام خمینی با یک فرستاده ویژه عالی مقام یک کشور خارجی ابر قدرت در دوران حاضر است که بیش از همیشه تناقضات خود را آشکار می کند، چه در رابطه با روسیه و چه در رابطه با نمایندگان عالی مقام ایرانی که امروز روز پسا امام خمینی با رهبران تروریسم بین المللی مانند جان کری یا لوران فیبوس از دوستان القاعده و جهاد طلبان از لشکر پیاده نظام ناتو در جنگ های اعلام نشده، که دستشان به خون میلیون ها انسان آلوده است و کشورهای را به خاطر منافع نامشروعشان تخریب کرده اند، و حتی ایران را نیز هدف گرفته اند و بیش از ده سال است که ایرانی ها زیر تهدید جنگ اتمی به سر می برند بی آن که امکان دفاع از خود را داشته باشند، با چهره ای بشاش دست می دهند. این است سرنوشت پدر روحانی بی اعتبار و ورشکسته، که تنها ارث مشهوری که از خود باقی گذاشت «جام زهر» — پدر بنیانگذار — بود که یکا یک وارثین باید از آن سهم ببرند.

امام خمینی در اینجا نه تنها نشان می دهد که اسلام مانند ادیان دیگر، دین مدارا کننده ای نیست، بلکه با قطع حرف های وزیر امور خارجه روسیه و سپس ترک جلسه نشان داد که پدر روحانی و فرهنگی خوبی نیز نیست و در واقع مفهومی به جز استعفا از چنین مقامی ندارد. وقتی برای رهبر کشوری پهناور روسیه نامه می نویسد که آنها را به دین دعوت کند، در واقع بر آن است تا به عنوان پدر فرهنگی و مذهبی عمل کند و به گمراهان بیاموزد، درس بدهد، تا آنها راه را از چاه تشخیص دهند. ولی پدر روحانی به جای ادامه درس و صبر انقلابی برای امر آموزش انسان ها، شاگردانش را می تاراند و به جای ادامه کار تدریس در چشم انداز نجات جهان و جهانی والاتر با بی احترامی و بی اعتنائی به مهمان عالی مقام خارجی جلسه را ترک می کند و همان اشتباه بیمارناک و دور از خردی را مرتکب می شود که الله شتریان بی سواد در سوره بقره مرتکب می شود و گوش و چشم و قلب فرد ناباور را مهر و موم می کند تا

هرگز به باور نرسند و به حقیقت پی نبرند. تناقض. تناقض بیمارناک. تناقض خطرناک خصوصاً وقتی که قدرت را در سطح یک کشور و یک ملت در طول و عرض تاریخی قبضه کرده است.

باید پرسید که اگر خدائی را که مدعی وجود آن هستند واقعاً وجود می داشت، یعنی همان خدائی که امام خمینی از جایگاه پدر روحانی و آموزگار و کاشف حقیقت مطلق به عنوان آلت‌رانیو معتبر برای تمام ناکامی های بشریت معرفی می کند، اگر الله واقعاً دارای چنین قدرتی هست که در سوره بقره می بینیم، چرا به جای استفاده از قدرتش برای بستن گوش و چشم و حلق و بینی انسان های گمراهی که دعاوی شتربان بی سواد را نمی پذیرند، از این قدرت برای بینائی و شنوائی و خرد بیشتر و قلب آگاه تر نزد انسان های خدا ناباور یا اسلام ناباور استفاده نمی کند؟

(<https://www.youtube.com/watch?v=k5hzsqar-rM>)

(۲) بخشی از نامه امام خمینی به گورباچف، اول جنوری ۱۹۸۹

«...و اگر به فراتر از این مقدار فکر می‌کنید، اولین مسأله‌ای که مطمئناً باعث موفقیت شما خواهد شد این است که در سیاست اسلاف خود دایر بر «خدازدائی» و «دین‌زدائی» از جامعه، که تحقیقاً بزرگترین و بالاترین ضربه را بر پیکر مردم کشور شوروی وارد کرده است، تجدیدنظر نمائید؛ و بدانید که برخورد واقعی با قضایای جهان جز از این طریق میسر نیست. البته ممکن است از شیوه‌های ناصحیح و عملکرد غلط قدرتمندان پیشین کمونیسم در زمینه اقتصاد، باغ سبز دنیای غرب رخ بنماید، ولی حقیقت جای دیگری است. شما اگر بخواهید در این مقطع تنها گره‌های کور اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه‌داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده‌اید، که دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند؛ چرا که امروز اگر مارکسیسم در روشهای اقتصادی و اجتماعی به بن‌بست رسیده است، دنیای غرب هم در همین مسائل، البته به شکل دیگر، و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است. جناب آقای گورباچف باید به حقیقت رو آورد. مشکل اصلی کشور شما مسأله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست. همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن‌بست کشیده و یا خواهند کشید. مشکل اصلی شما مبارزه طولانی و بی‌پایان با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است. جناب آقای گورباچف، برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جست و جو کرد؛ چرا که مارکسیسم جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست؛ چرا که مکتبی است مادی، و با مادیت نمی‌توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت، که اساسی‌ترین درد جامعه بشری در غرب و شرق است، به در آورد...».

(<http://www.irdc.ir/fa/content/4875/default.aspx>)